

به من نگاه کن

۴



■ انتشارات ققنوس
۱۳۹۹

کتاب به من نگاه کن نوشته الهام فلاح است. این اثر داستانی با روایتی تازه و نوگرا در باب پدر و مادری است که در موقعیتی سخت قرار می‌گیرند. غزاله و ابراهیم زن و شوهر جوانی هستند که با اتفاقی روبه‌رو شده‌اند که نمی‌توانند آن را مدیریت کنند و آن چیزی نیست جز درگیری یگانه فرزندان با اوتیسم. غزاله محور اصلی داستان است، زنی امروزی، سردرگم و ندانم‌کار که سخت ترسیده است.

کسی خانه نیست

۵

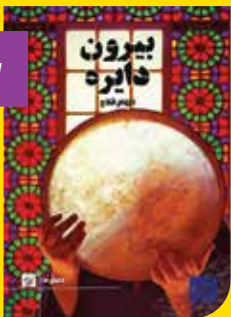


■ کتاب کوچه
۱۳۹۹

«کسی خانه نیست» مجموعه ۱۴ داستان از نویسندگان زن ایرانی است. الهام فلاح، ناهید طباطبایی، شبوا مقانلو، عالیه عطایی، فرشته احمدی، الهامه کاغذچی، ضحی کاظمی، ساناز زمانی، فرشته نوبخت، تکتم توسلی، مهسا ملک‌مرزبان، مریم سمیع‌زادگان، آتوسا زرنگارزاده شیرازی و افسانه احمدی، داستان‌های کتاب کسی خانه نیست را نوشته‌اند. هر کدام از این نویسندگان، تجربه منحصر به فردی از زن بودن و زندگی کردن در جامعه‌ای مردسالار را دارند.

بیرون دایره

۶



■ کتاب کوچه
۱۳۹۸

کتاب بیرون دایره شامل پنجاه داستانک و چند داستان کوتاه است به قلم الهام فلاح. داستانک‌های شگلی از داستان است که بتوان آن را ظرف یک تا پنج دقیقه خواند. این مجموعه برآیند داستان‌های کوتاهی است که ظرف چند سال نگاشته شده‌اند. این اثر را می‌توان بسیار جذاب و خواندنی برای آنانی تلقی کرد که می‌خواهند به تازگی داستان خواندن را شروع کنند، زیرا شیرین و کوتاه، شما را غرق در خود می‌کند.

برای آغاز مطالعه آثار داستانی، برای مخاطبان خود چه پیشنهادی دارید؟ به عبارتی از کجا برای درست خواندن باید شروع کرد؟ آیا اساساً فرمولی وجود دارد یا خواندن داستان و رمان یک طبع ذاتی است؟

من خودم دقیقاً از وسط رمان‌های مدرن شروع کردم به خواندن. در سنین دبیرستان و دانشگاه، پدر و مادرم اهل ادبیات و رمان نبودند و اینطور هم نبود که بگویم با چند جلدی‌های روسیه و فرانسه کلاسیک بزرگ شدم. زمانی که شروع به مطالعه معنادار و هدفمند کردم مثل راه رفتن در هوای مه گرفته آرام و محتاط پیش رفتم و سعی کردم ذائقه‌ام را بشناسم. راستش هرگز ابایی نداشتم از اینکه بگویم از فلان شاهکار تاریخی با یک ترجمه سخت‌خوان و ممتنع از فلان مترجم قبل انقلاب که تا خرخره انباشته از کلمات و ترکیبات اضافی عربی و مهجور بوده لذت نبرده‌ام یا حتی نصفه رهاش کرده‌ام. این روزها می‌بینم که اینطور باب می‌کنند که اول کلاسیک‌های روس را بخوان بعد اروپا را، بعد برگرد سراغ هدایت و تهران مخوف و گلشیری و... بعدش حالا یک‌سری به سیمین و جلال و ساعدی هم بزن اما از آن جلوتر نیا چون چیز دندان‌گیری عایدت نمی‌شود. بعدش برو در ژست برایتگان و وودی آلن و امبرتو آکو و سوررنال نویسان آمریکای لاتین و این‌ها غرق شو و بعدش بزن به فلسفه و یالوم و نیچه و این‌ها و غیر این‌ها اصلاً وقتت را تلف نکن. من این اداهای این فرمول‌ها راه بیفتی که مثلاً برنامه مطالعه داشته باشی. مطالعه دقیقاً شبیه کشیدن غذای مورد دلخواه از یک میز بی انتهای سلف‌سرویس است. هیچ‌کسی نمی‌تواند حتی بغل‌دستی خود را مجبور به همان کاری بکند که خودش انجام داده. نهایتاً می‌توان به پیشنهادی بسنده کرد. اما تنها چیزی که مهم به نظر می‌رسد این است که سیر مطالعاتی هر نویسنده‌ای پیش از آنکه قلم برای نگارش اولین داستان‌هایش به دست بگیرد، نقش بسزایی در ساخت و پرداخت هویت نوشتاری او بازی می‌کند. چیزی که در آخر دوست دارم بگویم این است که خواندن هیچ کتابی ضرر ندارد. حداقل نفعی که به شما می‌رساند این است که می‌فهمید دیگر آثاری شبیه این را نخواهید خواند یا مثل آن را نخواهید نوشت.

در داستان‌هایی که از فرض ساختگر بودن به واقعیت تنه می‌زند، هستید. به گمانم این دو نکته برای تامل و وقوف بر یک ایده داستانی اهمیت بسزایی دارد. باید ایده حتی اگر موجب ایجاد درد و اشمئزاز می‌شود، برای خواننده و نویسنده، هر دو، از همان دردهایی باشد که می‌دانند تحمل و کشیدنش به عاقبت خوبی منجر خواهد شد.

داستان خوب چیست و داستان نویس خوب کیست؟ شاید این مسئله برای بسیاری مطرح باشد که داستان خوب چه می‌تواند باشد و ما چگونه باید تصمیم بگیریم تا یک داستان خوب برای مطالعه را پیدا کنیم؟

داستان‌نویس خوب داستان‌نویس مرده است. کلیشه‌ای به نظر می‌رسد اما راست است. اکثریت قریب به اتفاق نویسنده‌ها وقتی زنده بوده‌اند روی خوش از مخاطب و ناشر و حاکمیت ندیده‌اند. از حافظ و سعدی و فردوسی بگیرد تا همین‌ها که همین یکی دو ماه اخیر از دست‌شان دادیم. گم و دور و غریب و پراکنده. داستان‌نویس تا وقتی نفس می‌کشد یک تولیدکننده قابل دسترس است. کسی که اتفاقاً تولید اندیشه و طرح پرسش می‌کند. آن‌هم نه صاف و بی‌پرده. بلکه در لوای داستان و این از دشوارترین کارهاست. اما تا زمانی که زنده است می‌توان بر او مسلط شد، با تهدید و تطمیع و تحقیر و... می‌توان سر قلمش را به بازی گرفت و اگر قلمش به بازی نیامد جان خودش و عزیزانش را. اما وقتی که مرده می‌شود صاحب اندیشه جاوید و خدشه‌ناپذیر. می‌شود کتاب‌هاش را حلوا حلوا کرد و همه جا از او به عنوان بزرگ‌استاد ادب و گونه‌های ادبی نام برد.

اما فارغ از این روحیه مرده‌پرستی اجتماعی ما داستان‌نویسی واقعا متر و معیار محک و سنجش ندارد. حتی با تیراژ کتاب‌های یک نویسنده هم نمی‌توانی مطمئن باشی که نویسنده خوبی ست یا بد. همینطور در مورد داستان. داستانی که پرفروش می‌شود و موج آن تمام کتابفروشی‌ها و کارگاه‌ها و محافل را درمی‌نوردد لزوماً کتاب خوبی نیست. اما اینکه از کجا بدانیم داستانی خوب از داستان‌نویسی خوب به دستتان خواهد رسید یا نه... پیش از این ناشر و هیئت انتخاب و کارشناسان آن‌ها از جهت کثرت آرا، وسواس زیاد برای حفظ وجهت برند ناشر و پرورش مخاطب خاص و فرهیخته یا اقلا وفادار به مثابه‌ی یک مسئولیت حرفه‌ای باعث می‌شد خواننده به ناشری اعتماد کند. به انتخاب و ماحصل آن. راستش ناشرها تا همین بیست سال پیش اینقدر پول‌پرست و تاجر و دنبال سود کلان از جان لاغر کتاب نبودند. اما حالا نمی‌شود به ناشر هم اطمینان کرد. کتاب‌های کم‌بهایی که باید بارور اقتصادی ناشر را با ایجاد موج‌های عجیب و غریب بر دوش بکشند. حالا اما واقعا راهی وجود ندارد جز اعتماد به اشخاص بخصوصی که سلیقه ادبی آن‌ها را می‌شناسیم، به روز هستند و به‌طور منظم تولیدات بنگاه‌های نشر را رصد می‌کند و بی‌حب و بغض و نفع شخصی کتاب را معرفی می‌کنند. متأسفانه در چرخه معیوب نشر کتاب در ایران حلقه مفقوده، از آن ریویونویسان معتبر و منتقدین آگاه است که به‌خاطر خدا سر طایفه‌گری‌ها و پدرخوانده‌بازی‌ها خودشان و قلم‌شان را نروشدند.

داستان‌نویسی واقعا متر و معیار محک و سنجش ندارد. حتی با تیراژ کتاب‌های یک نویسنده هم نمی‌توانی مطمئن باشی که نویسنده خوبی ست یا بد. همینطور در مورد داستان. داستانی که پرفروش می‌شود و موج آن تمام کتابفروشی‌ها و کارگاه‌ها و محافل را درمی‌نوردد لزوماً کتاب خوبی نیست

